



پیشوندهای زبان فارسی امروز (۲)

علاءالدین طباطبائی

با- در زبان فارسی امروز، دست کم دو تکواژ وجود دارد که «با» تلفظ می شوند. یکی از آنها حرف اضافه «با» ست، چنان که در جمله پدرم با ناصر آمد می بینیم؛ دیگری پیشوند «با-»، چنان که در واژه های باهوش و بادب و بانصاف شاهدیم. این هر سه واژه صفت اند و در زمره صفت های سنجش پذیر به شمار می آیند؛ زیرا می توان به آنها پسوندهای تصریفی - تر و - ترین را افزود: فرزندان ناصر از فرزندان پرویز بادب ترند. بنابراین، با- به اسم افزوده می شود و واژه ای می سازد که مقوله اش با اسم پایه متفاوت است. به این ترتیب، با- ویژگی های وند اشتقاقی را داراست و باید میان آن و حرف اضافه با تفاوت قایل شد. این تمایز را در دو جمله زیر به روشنی می توان دید:

انسان های باتدبیر چنین رفتار نمی کنند.

ناصر با تدبیر فراوان توانست مشکلاتش را حل کند.

در جمله اول «باتدبیر» صفت است اما در جمله دوم «با تدبیر» بخشی از گروه حرف اضافه ای «با تدبیر فراوان» است که نقش قیدی دارد.

این پیشوند بسیار زیاست و عموماً با اسم معنی می آید و صفت می سازد: بانصاف، با معرفت، باشعور، بارزش، باقاعده، باگذشت، با فرهنگ، بادرایت، باتربیت، باوفا، با غیرت. آن گروه

از اسم‌هایی که اسم ذات‌اند، اگر با پیشوند **با-** بیایند، عموماً معنای استعاری آنها مدّ نظر است: بانمک، بآب و رنگ. البتّه این قاعده استثناهایی نیز دارد؛ مثلاً، در صفتِ بااستخوان (گوشتِ بااستخوان)، استخوان در معنای معمولی و غیر استعاری به کار رفته است. در هر حال، اینکه می‌بینیم وندی معین عموماً با اسم‌های معنی می‌آید نشان می‌دهد تمایز میان اسم ذات و اسم معنی صرفاً معنایی نیست و اعتبار دستوری نیز دارد.

باز- در زبان فارسی امروز چند تکواژ وجود دارد که همگی باز تلفّظ می‌شوند و یکی از آنها در مقام پیشوند یا پیشوندواره به شماری از فعل‌های بسیط افزوده می‌شود، مانند بازداشتن، که، از آن، واژه‌های بازداشت و بازداشته مشتق شده است. این عنصر را، در جای خود (بخش پیشوندهای فعلی)، بررسی خواهیم کرد. همین عنصر در نقش پیشوندواره به چند اسم و دست کم یک صفت نیز افزوده شده است:

باز تولید: تولید مجدد

بازپخش: پخش مجدد (در مورد برنامه‌های تلویزیون یا رادیو)

بازدم: بازگرداندن هوای تنفس شده به بیرون

بازرشد: دومین رشد گیاه در سال پس از توقّف اولیه رشد اولیه (واژه‌های مصوّب فرهنگستان، در وبگاه www.persianacademy.ir)

باز مصرف: استفاده مجدد از مواد برای جبران کمبود یا صرفه‌جویی (همان منبع)

باز اجرا: دوباره اجرا شده (همان منبع)

باز مصلوب: دوباره مصلوب شده (مسیح باز مصلوب، نام ژمانی از نیکوس کازانتزاکیس، ترجمه محمّد قاضی)

چنان‌که می‌بینیم، در همه واژه‌های بالا، **باز-** به معنی دوباره و مجدد یعنی همان معنای واژه «باز» در مقام تکواژ مستقل است. در همه واژه‌هایی که سازه دوم آنها اسم عمل است خود واژه نیز اسم عمل است، بجز «باز اجرا» که صفت است. در «باز مصلوب» سازه دوم صفت است و واژه حاصل آمده نیز صفت است.

بادآوری: چنان‌که دیدیم، باز، در واژه‌های بالا، به معنای دقیق کلمه پیشوند نیست. در این پژوهش، باز را به این دلیل بررسی کرده‌ایم که این تکواژ، در شماری از فعل‌های پیشوندی، به کار رفته و، از آن فعل‌ها، در موارد زیادی، اسم عمل مشتق شده است،

مانند بازگشتن ← بازگشت، بازخواستن ← بازخواست، بازیافتن ← بازیافت. به نظر می‌رسد ساخته شدن اسم عمل‌هایی مانند «بازتولید»، به تأثیر واژه‌های مشتقّ بالا صورت گرفته باشد.

بر- در فارسی امروز چند تکواژ وجود دارد که همگی بر تلفظ می‌شوند. در اینجا، از میان این تکواژها، دو تکواژ مدّ نظر ما هستند: یکی بر در مقام حرف اضافه؛ دیگری بر- در مقام پیشوندی عمدتاً صفت‌ساز.

۱. در مقام حرف اضافه که هم به تنهایی به کار می‌رود و هم در ساختن حرف اضافه مرکب از آن استفاده می‌شود. برای مثال، در جمله از ماست که بر ماست، بر حرف اضافه ساده است؛ امّا، در جمله او فقط بر حسب تکلیف کار می‌کند، بر حسب حرف اضافه مرکب است. (← حق شناس و همکاران، ص ۱۶۴-۱۶۶)

۲. در مقام پیشوند که بر سر اسم درمی‌آید و واژه‌هایی با معانی زیر می‌سازد:
- صفتی که غالباً مفهوم «دارای-» یا «مبتنی بر-» را می‌رساند: برحق (دارای حق، درست)، بردوام (همیشگی)، برحذر (دارای حذر و پرهیز)، برقرار (پابرجا، پایدار)، برمجاز (غیر واقعی)، برمراد (موفق)، برملا (آشکار: ملا واژه‌ای است عربی به معنای جایی که همگان در آن حضور دارند)، برمنش (خودپسند)، برکار (فعال)، برجا (ماندگار و باقی: ... میان عاشق و معشوق دوستی برجاست؛ فرمانی برای نشستن)، برپا (ایستاده؛ برقرار؛ فرمانی برای از جا برخاستن).

- قید: برفور (باشتاب، سریعاً)، برگزاف (از روی بیهودگی)، برفرض (فرضاً).

یادآوری

- شماری از واژه‌های دارای ساختار بر-+ اسم معنایی تا حدودی اصطلاحی یافته‌اند: برطرف (نابود)، برکران (جدا، دور، برکنار).

- در برچه (از ساخته‌های فرهنگستان اول: قسمت‌های کوچک مادگی گل که میوه را می‌سازند)، بر به معنی میوه است. (← واژه‌های نو، ص ۱۰)

- برخال، از ساخته‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در برابر fractal، از بر+خال ترکیب نیافته بلکه از برخ (بخش و قسمت) + پسوند-ال تشکیل شده است.

- در چندین واژه، که غالباً از ساخته‌های فرهنگستان‌ها هستند، بر به معنای «برروی»

و «بالای» به کار رفته است. در این واژه‌ها، روابط معنایی میان اجزای سازنده آنها متنوع است. در اینجا، چهار نمونه را شاهد می‌آوریم:
برچسب، نشانه‌ای که به چیزهای ساخته شده می‌چسبانند (واژه‌های نو، ص ۱۰). برای این واژه دست کم دو وجه اشتقاق می‌توان قایل شد:

— مشتق از فعل برچسبیدن (به معنی «چسبیدن») که بر، در آن، بر نقش تأکید دارد. بدین قرار، رابطه برچسبیدن و برچسب، به لحاظ ساختوازی، مانند رابطه برانداختن و برانداز است و برچسب، در این وجه اشتقاق، معنای چسبنده را می‌رساند که، در کاربرد، تخصیص معنایی یافته است.

توضیح: برچسبیدن واژه‌ای کهن است و مولوی آن را به کار برده است:

مرتعش را کی پیشیمان دیده‌ای بر چنین چیزی تو برچسبیده‌ای

(← لغت‌نامه، ذیل برچسبیدن)

— مرکب از بر به معنی بالا و پهلوی و چسب (در مقام اسم) که، در این صورت، اسم مرکب هسته پایانی است و چسب هسته آن است به معنای زیرساختی «چسبی که بر روی یا برپهلوی چیزی قرار داده می‌شود».

برسنگ‌زی، ویژگی موجود زنده‌ای که بر روی سنگ یا چسبیده به سنگ زندگی می‌کند (← واژه‌های مصوب فرهنگستان، در وبگاه www.persianacademy.ir). معنای زیرساختی این واژه «زندگی کننده بر روی سنگ است» و، در آن، برسنگ متمم حرف اضافه‌ای فعل زیستن است.

برنوشته، پارچه‌ای که بر آن نوشته‌ای درج شده است (همان منبع)، به معنای زیرساختی «چیزی که بر روی آن نوشته‌ای وجود دارد» و، بنابراین، نوعی اسم مرکب برون‌مرکز به شمار می‌آید. (← طباطبایی، ص ۲۵-۲۶)
برپوش، لباس نظامی کوتاهی که بالاتنه را می‌پوشاند (واژه‌های مصوب فرهنگستان، در وبگاه www.persianacademy.ir). معنای زیرساختی این واژه «... که بر را می‌پوشاند». بنابراین، بر مفعول فعل «پوشیدن» به شمار می‌آید.

بُل — این پیشوند، که در نوشتار به صورت «بوال» نیز به کار می‌رود، اصلاً عربی (ابوال)

است و در فارسی عموماً بر سر اسم‌های عربی تبار می‌آید و نوعی صفتِ دارندگی می‌سازد که بر بسیاری اسم پایه دلالت می‌کند (← کلباسی، ص ۹۲):

بوالطمع، دارای طمع بسیار

بوالکرم، دارای کرم بسیار

بوالوفا، دارای وفای بسیار = بسیار باوفا

دیگر مثال‌ها: بوالهوس، بوالعجب، بوالحزن، بوالعجیب.

این پیشوند، در فارسی امروز، زایا نیست و، در دهه‌های اخیر، در زبان عامّه و نیز در فرهنگستان‌های ایران، واژه جدیدی با آن ساخته نشده است.

یادآوری

– در واژه‌های پرکاربرد، این پیشوند غالباً به صورت بُل – نوشته می‌شود: بُلهوس،

بُلعجب.

– بوالحکم، به معنی «بسیار دانا و خردمند»، معنایی خلاف قاعده‌ای که در بالا آوردیم دارد و، در آن، حکم به معنی «داور» است. باری، این صفت که لقب ابوجهل بوده در متون قدیم فارسی بارها به کار رفته است. (← لغت‌نامه، ذیل بوالحکم)

بِلا – این سازه که در عربی از حرف جرّ «بی» و حرف نفی «لا» ترکیب یافته است، در فارسی تنها در مقام پیشوند، در معنای «بی-» و «بدون» به کار می‌رود. بلا – غالباً با اسم‌های عربی تبار به کار می‌رود و صفت یا قید می‌سازد. اسم‌هایی که با این پیشوند می‌آیند به سه گروه قابل تقسیم‌اند:

– اسم‌هایی که در فارسی اسم عمل به شمار می‌آیند: بلااستفاده، بلاانقطاع، بلاتأخیر، بلاتغییر، بلاتأمل، بلاتصوّر، بلاتعجب، بلاتوقّف، بلاجواب، بلادفاع، بلاتشخیص، بلاعمل.

– اسم‌هایی که معنای فاعلی دارند و عموماً بر «انجام‌دهنده عملی» دلالت می‌کنند: بلامنازع، بلامدافع، بلاواسطه، بلامعارض، بلامالک، بلاطائل، بلامانع.

– اسم‌هایی که بر «چیزی» دلالت دارند: بلاثمر، بلاجرعه، بلاجهت، بلافاصله، بلافایده، بلامقدمه، بلاموضوع، بلامبلغ.

تقریباً در همه واژه‌های بالا می‌توان به جای بلا – پیشوند بی – یا واژه بدون را به کار برد: بلاانقطاع ← بدون انقطاع، بلاتوقّف ← بی توقّف / بدون توقّف، بلادفاع ← بی دفاع / بدون دفاع. ... امّا،

در شمار اندکی، این جانشینی ممکن نیست؛ مثلاً به جای بلاجرا نمی‌توان گفت بی‌اجرا یا بدون اجرا؛ شاید به این دلیل که بلاجرا معنای اصطلاحی اجراننده را یافته است. همچنین، در بلاجرعه و بلاعزل (به معنی «غیر قابل عزل») نمی‌توان، به جای بلا-، بدون یا بی- گذاشت.

یادآوری

— پایه شمار اندکی از این واژه‌ها به تنهایی در فارسی به کار نمی‌رود: بلاطائل.

— گاهی این پیشوند به واژه‌های غیر عربی نیز افزوده می‌شود: بلادرنگ، «بی‌درنگ».

بی- صورت قدیم‌ترین پیشوند بی- بوده است (ابوالقاسمی، ص ۳۴۰) و آن بر سلب و نفی دلالت می‌کند و به واژه‌هایی از مقوله‌های گوناگون افزوده می‌شود و عموماً صفت یا قید می‌سازد:

بی- + اسم ← صفت

صفت‌های دارای این ساختار پُرشمارند: بی‌آلایش، بی‌آبرو، بی‌ادب، بی‌اثر، بی‌عیب، بی‌ادعا، بی‌بضاعت، بی‌ریخت، بی‌پروا، بی‌نشان.

برخی از این صفت‌ها، در نتیجه تغییر مقوله، به اسم بدل شده‌اند: بی‌سیم (در اصل، «تلفن بی‌سیم»).

بی- + اسم ← قید

چنان‌که می‌دانیم بسیاری از صفت‌ها را می‌توان در نقش قید نیز به کار برد؛ اما کاربرد اصلی شماری از واژه‌های دارای این ساختار از مقوله قید است: بی‌تردید، بی‌شک، بی‌گمان، بی‌محابا، بی‌گدار، بی‌معطی، بی‌پرده، بی‌مقدمه. شاید درست‌تر آن باشد که چنین ساخت‌هایی را گروه حرف اضافه‌ای به شمار آوریم شامل حرف اضافه بی و اسم.

بی- + صفت ← صفت

در موارد اندکی، پیشوند بی- به صفت افزوده شده و صفت ساخته است: بی‌آرام (ناراحت)؛ بی‌آگه (بی‌خبر)؛ بی‌پیر («آزاردهنده، نفرت‌انگیز» چنان‌که در «این سرمای بی‌پیر»؛ بی‌ساخته: ساده و بی‌تکلف.

یادآوری

– پایه شماری از واژه‌هایی که با پیشوند بی- ساخته شده‌اند، در فارسی امروز، به تنهایی به کار نمی‌رود: بی‌مالات، بیهوده، بی‌محابا، بی‌ظایل، بینوا.
– شمار نسبتاً زیادی از صفت‌های دارای این ساختار معنایی غیر ترکیبی دارند: بی‌کله (نترس)، بی‌مراد (به مراد نرسیده، ناکام)، بی‌دوا (بی‌درمان)، بی‌جا («بی‌موقع»، چنان‌که در «حرف بیجا»)، بی‌ناخن (بی‌انصاف)، بی‌امانت (آن‌که امانت را رعایت نمی‌کند)، بیراهه، بی‌سروپا.
– واژه بیگانه مرکب از بی و گانه نیست اما وجه اشتقاقی که ریشه‌شناسان از آن به دست داده‌اند نیز خالی از ابهام به نظر نمی‌رسد. (← گرشویچ، ص ۳۰-۳۱)

پاد- این پیشوند، در فارسی دری، به صورت‌های پاد و پا در واژه‌های پادزهر و پازهر به ما رسیده است و معنای «ضد» از آن بر می‌آید. پاد، در واژه‌سازی عالمانه، در چندین واژه جدید به کار رفته است و معنای «مقابل» و «مخالف» و «ضد» را می‌رساند. واژه‌ای که با این پیشوند ساخته می‌شود با واژه پایه هم‌مقوله است:
پادتاب در برابر counter glow: نور بسیار کم‌فروغی که ممکن است به صورت توده‌ای در مقابل خورشید در آسمان هنگام شب دیده شود.
پاداکسنده در برابر antioxidant، ماده‌ای برای جلوگیری از اکسایش.
پادجریان در برابر countercurrent، جریانی مجاور جریان دیگر ولی در جهت مخالف.

پادماده در برابر antimatter، هر ماده‌ای که به تمامی از پادذره‌ها ساخته شده باشد.
پادمعدنی در برابر antimineral، ماده‌ای معدنی که جذب مواد معدنی دیگر را در بدن مختل می‌کند.

چنان‌که می‌بینیم، پاد- در برابر anti- یا counter- به کار می‌رود و به واژه‌هایی از مقوله‌های گوناگون افزوده می‌شود و، در این حالت، واژه مشتق با پایه هم‌مقوله است. برای مثال، با صفت صفت می‌سازد (معدنی ← پادمعدنی) و با اسم اسم (نهاد ← پادنهاد).
مثال‌های دیگر: پادگین، پادمشتق، پادرمزه، پادساعت‌گرد، پادگردشگری، پادمغذی، پادموازی (همه واژه‌های شاهد مصوب فرهنگستان اند ← www.persianacademy.ir).

یادآوری

سازهٔ آغازین واژه‌های پاسخ و پاداش و پژواک و پدram صورت تغییر یافتهٔ همین پیشوندِ پاد- است. (← ابوالقاسمی، ص ۳۴۰)

پیرا- در فارسی امروز، پیرامون واژهٔ رایجی است به معنای «گرداگرد». واژه‌سازان معاصر، ظاهراً با کوتاه کردن این واژه، پیشوندِ پیرا- را ساخته‌اند. تا آنجا که نگارنده دریافت، قدیم‌ترین اثری که، در آن، پیرا- با چنین کاربردی ثبت شده است فرهنگ کوچک عربی-فارسی نوشتهٔ ذبیح بهروز (۱۳۳۴) است که، در برابر واژهٔ عربی تبارِ طواف، پیراگردی را آورده است.

درواژه‌های مصوّب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پیرا- در مقام پیشوند و به همان معنای «پیرامون» در چندین واژه به کار رفته است:

پیرابین در برابر periscope، ابزاری برای مشاهدهٔ اشیاّی که در معرض دید مستقیم قرار نداشته باشند.

پیراپوست در برابر periderm، خارجی‌ترین لایهٔ درون‌پوست جنینی ...

پیرادندان در برابر periodontium، مجموعه‌ای از بافت‌های نگهدارندهٔ دندان که پیرامون آن را احاطه کرده است.

دیگر مثال‌ها: پیراشامه، پیراتنابه، پیراموسیقی، پیرادانه، پیرامرز، پیراتولدی.

چنان‌که می‌بینیم، پیرا- عموماً در برابر peri- به کار رفته است و رابطهٔ آن با واژه‌ای که با آن ترکیب یافته همانند اسم است، چنان‌که در پیرابین، که معنای زیرساختی آن «بینندهٔ پیرامون» است، پیرا- مفعول فعلِ دیدن به شمار می‌آید؛ در پیرادندان نیز، که معنای زیرساختی آن «پیرامونِ دندان» است، رابطهٔ پیرا- با دندان (اسم)، رابطهٔ مضافی است که نشانهٔ اضافهٔ آن حذف شده است، به قیاس واژه‌هایی مانند دُمبَرگ و راهکار و تاراوا.

یادآوری

پیرا در پیرامون صورتی است از پیشوندِ pari- به معنای «گرداگرد» که در واژه‌های پرچین و پرونده و پرواز، نیز به کار رفته است. (← حسن‌دوست ۲، ذیل پیرامون، پرچین، پرواز، پرونده)

ترا- این تکواژ امروزه، در چندین واژه، در مقام پیشوند به کار رفته است و بر «حرکت

از سویی به سوی دیگر» دلالت دارد. ترا- در اصل، از واژه اوستایی taro گرفته شده، که حرف اضافه یا قیدی است به معنی «از یک سو» (حسن دوست ۱، ص ۳۳۲). همچنین ریشه tar-، که در واژه اوستایی vi-tara به معنی «گذرگاه» به کار رفته، به معنی «گذشتن» و «بدان سو رفتن» است. (← حسن دوست ۲، ص ۲۳۴۶-۲۳۴۷، ذیل گُدار)

استفاده از این تکواژ، از چند دهه پیش، در واژه‌سازی علمی و عالمانه رواج یافته است. تا آنجا که نگارنده دریافته، قدیم‌ترین اثری که این تکواژ، در مقام پیشوند، در آن ثبت شده فرهنگ کوچک عربی-فارسی (۱۳۳۴)، تألیف ذبیح بهروز، (ص ۸۵) است که در برابر واژه سُنّت، واژه تراداد (احتمالاً با توجه به معادل غربی آن: tradition) را آورده است. در فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی (۱۳۳۸)، تألیف احمد آرام و دیگران، (ص ۱۳) نیز، در برابر trans- پیشوند ترا- با این تعریف آمده است: «پیشوند فارسی، به معنی از این سو به آن سو یا از محلی به محل دیگر». در همین فرهنگ، در برابر transverse معادل تراگذر نهاده شده است. در سال ۱۳۵۳، واژه ترابری، مرکب از پیشوند ترا- و اسم مصدر بری- مشتق از فعل بُردن به معنی «حمل و نقل کالا یا مسافر از جایی به جای دیگر»، در نام وزارت راه و ترابری به کار رفت و تداول یافت و، بر اثر آن، عموم مردم با این پیشوند آشنا شدند. اما واژه ترابری پیش از سال ۱۳۵۳ نیز به کار رفته بود. برای مثال، در فرهنگ آلمانی-فارسی: برای علوم طبیعی- پزشکی، تألیف بهرام حبیبی، در برابر واژه‌های abtransport و durchgangsverker معادل ترابری آمده است.

اما استفاده از پیشوند ترا- به همین واژه‌ها محدود نماند و اهل علم، در موارد فراوانی، آن را به کار بردند. برای مثال، در واژه‌نامه زیست‌شناسی (۱۳۷۱) تألیف ابراهیم زاده و همکاران، در ده‌ها واژه از جمله تراپرش، تراجهش، تراخیخت، تراجنی، تراسانی، این پیشوند به کار رفته است. استفاده از این پیشوند به علوم انسانی نیز راه یافت، چنان‌که در فرهنگ علوم انسانی (۱۳۷۴) تألیف داریوش آشوری، چندین واژه از جمله تراقاره‌ای، ترانویسی، ترافرنگی، تراشد، تراشخصی، ترانهاد، با آن ساخته شده است.

دروازه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ترا- در چندین واژه، غالباً در برابر trans- برگزیده شده است:

ترابرد، در برابر transport: جابه‌جایی مواد در سامانه‌های زیستی از خلال غشاء

به‌ویژه غشای یاخته

ترادیش، در برابر transpiration: خروج آب به صورت بخار از سطح گیاه
تراکش، در برابر transaction: تبادل پیام‌های پرسش و پاسخ بین نقطه‌های
سیگنال دهی
تراکشیل، در برابر transmission: انتقال تکانه از یک یاخته عصبی به یاخته عصبی دیگر
ترانوش، در برابر transcription: صورت ثبت شده گفتار در نوشتار
دیگر مثال‌ها: ترازهش، در برابر transudation؛ تراپیرایش، در برابر trans-splicing؛ تراشنوی،
در برابر cross hearing. (← www.persianacademy.ir)

چنان‌که می‌بینیم، ترا- عموماً بر سر واژه‌هایی می‌آید که یا اسم مصدرند (مانند کش و دمش) و یا معنای اسم مصدری دارند (مانند گسیل و بُرد). در ترانوش، نوشت از نظر معنی صفت مفعولی است و کلّ واژه بر محصول عمل دلالت دارد.

در- در مقام تکواژی وابسته و دارای نقش پیشوند یا پیشوندواره عموماً به فعل افزوده می‌شود: دریافتن، دریافتان، درماندن. امّا، در موارد اندکی، به دیگر مقوله‌ها نیز افزوده شده و غالباً صفت ساخته است: دردم، فوراً؛ درجا، بی‌درنگ (در فعل مرکب درجا زدن به معنی «ثابت ماندن و پیش نرفتن»، درجا معنایی متفاوت یافته است)؛ درخور، مناسب، شایسته؛ درهم، آشفته، آمیخته در یکدیگر؛ درباقی، کنار گذاشته شده.

در موارد اندکی، با در- اسم نیز ساخته شده است: درغم، یکی از الحان قدیم در موسیقی ایرانی؛ دربایست، نیاز (در اینجا، ظاهراً در- معنی بایست را مؤکد می‌سازد؛ زیرا در قدیم بایست به معنی «حاجت و نیاز» نیز به کار می‌رفته است).

دش- / دژ- این پیشوند، که از فارسی باستان باقی مانده است، به معنی «بد» است و تنها در چند واژه فارسی دری به کار رفته است: دشنام، دُشیاد، دُزخیم، دُزمنش (← ابوالقاسمی، ص ۳۰۶ و ۳۳۹). در لهجه کرمانی، این پیشوند در واژه دُش‌پُت (پُت به معنی «مو»)، برای اشاره به «زایده‌ای بر روی پوست که بر آن موهایی روئیده باشد»، به کار رفته است. هر چند، در فارسی معیار امروز، عموماً، به جای دش-، صفت بد به کار می‌رود (بدخیم، بدمنش)، در واژه‌سازی عالمانه، به دلیل نیاز، در چندین مورد از این پیشوند استفاده شده است:

دُشواژه، در برابر taboo word، واژه‌ای که به کار بردن آن به دلایل مذهبی یا رعایت ادب پسندیده نیست

دُشدمی، در برابر dyspnea، تنفس دشوار

دُشرویش، در برابر dysplasia، پیدایش یاخته نابهنجار در بافت

دیگر مثال‌ها: دُش‌پروردگی، دُش‌زایی، دُش‌چشایی، دُش‌گواری (← www.Persianacademy.ir)

هر چند این تکواژ، همانند دیگر پیشوندها، به تنهایی به کار نرفته است، روابط نحوی آن با پایه همانند صفت است. برای مثال، دُشواژه و دُشرویش از طریق مقلوب ساختن اضافه وصفی ساخته شده‌اند، به این دلیل که معنای زیرساختی دُشواژه و دُشرویش، به ترتیب، «واژه دُش» و «رویش دُش» است. به بیان دیگر، این دو واژه، به قیاس واژه‌هایی مانند بزرگراه و خُرده‌فرمایش ساخته شده‌اند. همچنین در دُش‌زایی و دُش‌گواری، دُش صفتی است در نقش قید که فعل‌های زاییدن و گواردن را مقید می‌کند. این دو واژه به قیاس واژه‌هایی مانند رُک‌گویی و سخت‌کوشی ساخته شده‌اند.

ذی / ذو – این دو تکواژ، که در فارسی به عنوان پیشوند به کار می‌روند، صورت‌های یکی از اسماء خمسۀ عربی‌اند: ذی در حالت جرّ است و ذو در حالت رفع. این اسم در عربی از اسم‌های دائم‌الاضافه است و، از همین رو، در فارسی نیز کاربرد مستقل ندارد و همواره در نقش پیشوند، به معنای «دارای» و «صاحب»، به اسم افزوده می‌شود و عموماً صفت می‌سازد. ذو- و ذی- همواره با اسم‌های عربی تبار ترکیب می‌شوند: ذوالقدر، ذوالجلال، ذوالوجهین، ذویطون، ذوحیاتین، ذیربط، ذیقیمت، ذیمدخل، ذیحساب، ذیفن، ذیروح، ذینفع، ذیعلاقه، ذینفوذ، ذیحق، ذیسهم، ذیحس، ذیصلاح، ذینقش. چنان‌که می‌بینیم، غالب این واژه‌ها صفت‌اند و تنها شمار اندکی اسم به شمار می‌آیند، مانند ذیحساب و ذی‌القربی (خویشاوند). این پیشوند، در زبان عمومی و علمی امروز، زایایی ندارد.

شبهه – این تکواژ عربی تبار در متون کلاسیک فارسی به معنی «مثل و مانند» در مقام واژه‌ای مستقل به کار می‌رفته است:

گیرم که مارچوبه کند تن به شبه مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

(خاقانی، به نقل از فرهنگ بزرگ سخن)

اما، در فارسی امروز، این تکرار تنها بر سر اسم یا صفت می آید و، از همین رو، آن را پیشوند به شمار می آوریم. البته شبهه - یک تفاوت با دیگر پیشوندها دارد و آن اینکه همواره با نشانه اضافه به کار می رود و، به اصطلاح دستورنویسان، دائم‌الاضافه است. این پیشوند معنای «شبیبه به» را می رساند و در مجموع می توان گفت که، اگر بر سر اسم یا صفتی بیاید که دارای بار معنایی مثبت باشد، از واژه مشتق معنایی منفی استنباط می شود. برای مثال، بار معنایی واژه های شبه روشنفکر و شبه دانشمند و شبه محقق کاملاً منفی است. اما، اگر اسم پایه خنثی باشد، واژه مشتق نیز خنثی است: شبه فلز، شبه قاره، شبه جمله. در فارسی امروز، برای رساندن معنایی منفی شبیه آنچه در بالا آوردیم، از فرایند دیگری نیز استفاده می شود و آن ترکیب اسم یا صفت مورد نظر با ستاکِ حال فعلی نمایدن است: روشنفکر نما، دانشمند نما، محقق نما.

پیشوند شبهه -، در گونه علمی زبان فارسی، فعال است. برای مثال، در واژه های مصوب فرهنگستان، چندین اصطلاح با این پیشوند ساخته شده است که در زیر شماری از آنها را می آوریم:

شبه همزمان، در برابر plesiochronous	شبه چرخش، در برابر pseudorotation
شبه چربی، در برابر fat mimetic	شبه فاصله، در برابر pseudorange
شبه بردار، در برابر pseudovector	شبه نرده ای، در برابر pseudoscalar
شبه اطلاعات، در برابر pseudo-information	شبه تقارن، در برابر pseudosymmetry
شبه زمینوار، در برابر quasi-geoid	شبه اعتیاد، در برابر pseudoaddiction

چنان که می بینیم، در معادل هایی که به روش گرده برداری ساخته شده اند، شبهه - غالباً در برابر pseudo- و، در موارد کمتری، در برابر quasi- انتخاب شده است. (← www.persianacademy.ir) در چندین مورد از طبقه بندی جانوران، از این پیشوند استفاده شده است، از جمله در ترکیباتی چون شبه دولفین، شبه نهنگ، شبه ژیان مرغ.

با تشکر از دوستان و همکاران گرامی ام محمد حسن دوست و رضا عطاریان و خانم نسرین پرویزی که نکته های ارزنده ای را به نگارنده گوشزد کردند.

منابع

- آرام، احمد و همکاران، فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی، ناشر نامعلوم، تهران ۱۳۳۸.
- آشوری، داریوش، فرهنگ علوم انسانی، انگلیسی-فارسی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۴.
- بهرروز، ذبیح، فرهنگ کوچک عربی-فارسی، چاپخانه ارتش، تهران ۱۳۳۴.
- ابراهیم‌زاده، حسن و همکاران، واژه‌نامه زیست‌شناسی، انتشارات علوی، تهران ۱۳۷۱.
- ابوالقاسمی، محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران ۱۳۸۳.
- حبیبی، بهرام، فرهنگ آلمانی-فارسی: علوم طبیعی-پزشکی، ناشر: مؤلف، تهران ۱۳۴۳.
- حسن دوست (۱)، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱، تهران ۱۳۸۳.
- (۲)، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۴، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۳.
- حق‌شناس، علی محمد و همکاران، دستور زبان فارسی، وزارت آموزش و پرورش، انتشارات مدرسه، تهران ۱۳۸۷.
- کلباسی، ایران، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران ۱۳۷۱.
- طباطبائی، علاء‌الدین، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.
- فرهنگ بزرگ سخن، حسن انوری و همکاران، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۱.
- گرشویچ، الیا، «ملاحظات ریشه‌شناختی درباره واژه‌های فارسی مه، نخجیر، بیگانه، بیمار»، ترجمه بهمن سرکاراتی، نامه فرهنگستان، سال اول، شماره سوم (شماره مسلسل ۳، پاییز ۱۳۷۴)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- لغت‌نامه دهخدا، چاپخانه دولتی ایران، تهران ۱۳۳۷.
- واژه‌های نو، فرهنگستان ایران، انتشارات دبیرخانه فرهنگستان، چاپخانه تابان، تهران ۱۳۱۹.
- وبگاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی www.persianacademy.ir

□